

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

نویسنده: صدر مائو تسه دون
بازتایپ و ارسال از: احمد پوپل
۱۲ جون ۲۰۱۸

درباره پراتیک- ۳

اما مارکسیسم اهمیت تئوری را درست و فقط باین علت تأکید می کند که تئوری می تواند رهنمای عمل باشد. اگر ما تئوری صحیحی داشته باشیم، ولی فقط در باره آن پر حرفی کنیم، آن را در قفس حبس نمائیم و به عمل در نیآوریم، آنگاه این تئوری هر اندازه هم که خوب باشد، بی اهمیت خواهد شد. شناخت با پراتیک آغاز می گردد و شناخت تئوریک از طریق پراتیک کسب می شود و باید دوباره به پراتیک باز گردد.

نقش فعال شناخت نه فقط در جهش فعال از شناخت حسی به شناخت تعقلی بیان می یابد، بلکه، و این مهم تر است – باید در جهش از شناخت تعقلی به پراتیک انقلابی نیز بیان یابد. پس از آن که انسان قانونمندی های جهان را شناخت، این شناخت باید دوباره به پراتیک تغییر جهان باز گردد، دوباره در پراتیک تولید، در پراتیک مبارزه طبقاتی انقلابی و مبارزه ملی انقلابی و در پراتیک آزمونهای علمی به کار برده شود – این است پروسه آزمایش و تکامل تئوری، ادامه تمام پروسه شناخت.

این مسأله که آیا تئوری با واقعیت عینی می خواند یا نه، در حرکت شناخت از حسی به تعقلی – که ما در بالا از آن سخن راندیم – کاملاً حل نمی شود و نیز نمی تواند کاملاً حل شود. یگانه راه حل کامل این مسأله این است که شناخت تعقلی را به پراتیک اجتماعی باز گردانیم، تئوری را در پراتیک به کار بندیم و ببینیم که آیا این تئوری ما را به هدف مورد نظر می رساند یا نه. درستی بسیاری از تئوریهای علوم طبیعی نه فقط در زمان تدوین آنها از طرف دانشمندان علوم طبیعی به ثبوت رسید، بلکه صحت این تئوری ها بعدها نیز در پراتیک علمی تصدیق گشت.

به همین ترتیب مارکسیسم – لنینیسم نه فقط در زمانی که از طرف مارکس، انگلس، لنین و ستالین به طریق علمی آورده شد، به عنوان یک حقیقت شناخته شد، بلکه در پراتیک بعدی مبارزه طبقاتی انقلابی و مبارزه ملی انقلابی نیز صحت آن به ثبوت رسید.

ماتریالیسم دیالکتیک حقیقت عام است، چه هیچ پراتیک انسانی قادر به گریختن از حوزه آن نیست. تاریخ شناخت بشر به ما نشان می دهد که صحت بسیاری از تئوری ها ابتداء ناکامل است، اما این نا کاملی بعداً از طریق آزمایش در پراتیک از بین می رود. بسیاری از تئوری ها اشتباه اند اما از طریق آزمایش در پراتیک اشتباه آنها اصلاح می شود. درست به همین علت است که پراتیک معیار سنجش حقیقت و «نظرگاه زندگی و پراتیک باید اولین و اساسی ترین

نظرگاه تئوری شناخت باشد» (۹). ستالین خیلی بجا می گوید: «...تئوری هرگاه با پراتیک انقلابی توأم نگردد، چیز بی موضوعی خواهد شد، همان طور که پراتیک نیز اگر راه خویشتن را با پرتو تئوری انقلابی روشن نسازد، کور و نا بینا می گردد.» (۱۰)

آیا حرکت شناخت را می توان تا اینجا پایان یافته تلقی کرد؟ ما جواب می دهیم: حرکت شناخت هم پایان یافته و هم پایان نیافته است. وقتی که افراد جامعه به پراتیک تغییر پروسه عینی (چه پراتیک تغییر پروسه طبیعی و چه پراتیک تغییر پروسه اجتماعی) در مرحله معینی از تکامل آن دست زنند، می توانند در نتیجه انعکاس پروسه عینی در مغز خود و فعالیت ذهنی خویش شناخت خود را از حسی به تعقلی تکامل دهند، و ایده ها، تئوری ها، نقشه ها و یا پروژه هائی بیافرینند که به طور کلی با قانونمندی های این پروسه عینی مطابقت کند.

سپس آنها این ایده ها، تئوری ها، نقشه ها و یا پروژه ها را در پراتیک همین پروسه عینی به کار می بندند و اگر به هدف مورد نظر خود دست یابند، یعنی اگر ایده ها، تئوری ها، نقشه ها و یا پروژه هائی که قبلاً تهیه شده اند، در پراتیک همین پروسه به عمل در آیند و یا به طور کلی تحقق یابند، حرکت شناخت این پروسه مشخص را می توان پایان یافته تلقی کرد.

در پروسه تغییر طبیعت مثلاً تحقق یک نقشه مهندسی، اثبات یک فرضیه علمی، خلق یک مکانیسم، محصول یک کولتور کشاورزی، یا در پروسه تغییر جامعه مثلاً موفقیت در یک اعتصاب، پیروزی در یک جنگ یا اجرای یک نقشه آموزشی - همه اینها را می توان به مثابه نیل به هدف مورد نظر تلقی کرد.

اما به طور کلی، چه در پراتیک تغییر طبیعت و چه در پراتیک تغییر جامعه، به ندرت پیش می آید که ایده ها، تئوری ها، نقشه ها و یا پروژه هائی که در اصل توسط انسانها تهیه شده اند، بدون کوچک ترین تغییری تحقق یابند. زیرا انسانهایی که به تغییر واقعیت می پردازند، اغلب در معرض محدودیت های بسیاری قرار می گیرند؛ آنها نه فقط به وسیله شرایط علمی و تکنیکی موجود، بلکه به وسیله تکامل خود پروسه عینی و درجه بیان آن (جوانب مختلف و ماهیت پروسه عینی هنوز به طور کافی آشکار نشده است) نیز محدود می شوند.

در چنین وضعی، از آنجا که در جریان پراتیک موارد پیش بینی نشده ای پیش می آیند، معمولاً ایده ها، تئوری ها، نقشه ها و یا پروژه ها بایستی به طور جزئی و حتی در مواردی به کلی عوض شوند. به بیان دیگر، گاهی اتفاق می افتد که آن ایده ها، تئوریهها، نقشه ها و یا پروژه ها به طور جزئی یا کامل با واقعیت عینی تطابق نمی کنند، بدین معنی که قسمتی یا همه آنها نادرست می باشند.

در بسیاری موارد انسان ابتداء پس از تکرار چندین باره ناکامی ها موفق می شود شناخت اشتباه آمیز خود را تصحیح کند و به انطباق با قانونمندی های پروسه عینی دست یابد و به این ترتیب ذهنی را به عینی مبدل سازد. به سخن دیگر، در پراتیک به نتایج پیش بینی شده نایل آید. در هر حال در این لحظه حرکت شناخت بشر را از یک پروسه عینی معین در مرحله معینی از تکاملش می توان پایان یافته تلقی کرد.

ولی در باره پیشرفت پروسه باید گفت که حرکت شناخت بشر پایان نیافته است. هر پروسه، چه در طبیعت و چه در جامعه، به علت تضادهای درونی و مبارزه درونی به پیش می رود و تکامل می یابد و حرکت شناخت بشر نیز باید در امتداد آن پیش رود و تکامل یابد. آنچه مربوط به حرکت جامعه می شود، این است که رهبران واقعی انقلابی همان طور که در بالا گفته شد، نه تنها باید قادر باشند اشتباهاتی را که احتمالاً در ایده ها، تئوری ها، نقشه ها و یا پروژه ها رخ می دهد، تصحیح کنند، بلکه باید بتوانند هنگامی که یک پروسه عینی معین از یک مرحله تکامل به مرحله تکامل دیگر پیشرفت و تغییر می کند، شناخت ذهنی خود و کلیه شرکت کنندگان در انقلاب را همپای آن پیشرفت و تغییر دهند.

، به عبارت دیگر، آنها باید وظایف جدید انقلابی و برنامه جدید کار را مطابق با تغییرات نوین اوضاع مطرح کنند. در یک دوره انقلابی وضعیت خیلی سریع تغییر می یابد؛ اگر شناخت انقلابیون با این تغییرات سریع همگام نگردد، آنها نخواهند توانست انقلاب را به پیروزی برسانند.

معهدا اغلب پیش می آید که فکر از واقعیت عقب می ماند؛ این ناشی از آنست که شناخت انسان در اثر شرایط مختلف اجتماعی محدود می شود. ما در صفوف انقلابی خود علیه محافظه کاران افراطی مبارزه می کنیم، زیرا فکر آنها نمی تواند همگام با وضع عینی تغییر یافته پیش رود، این در تاریخ به مثابه اپورتونیزم راست تظاهر کرده است. این افراد نمی بینند که مبارزه تضادها پروسه عینی را به پیش رانده است، در حالی که شناخت آنها در همان مرحله قدیمی ثابت مانده است.

این یکی از ویژگی های تفکر همه محافظه کاران افراطی است. فکر آنها از پراتیک اجتماعی جدا شده است، آنها نمی توانند در پیشاپیش عرابه جامعه حرکت کنند و هدایتش نمایند، بلکه فقط به دنبال آن می دوند و از این که این قدر سریع به پیش می رود، غرغر می کنند و می کوشند آن را به عقب بکشانند و در جهت عکس منحرف سازند.

ما علیه قافیه بافان "چپ" نیز مبارزه می کنیم. فکر آنها از روی مراحل معین تکامل پروسه های عینی می جهد؛ برخی از آنها تصورات واهی خود را حقیقت می پندارند و برخی دیگر تلاش می کنند تا قبل از موقع به آرمان هائی تحقق بخشند که فقط در آینده می توانند تحقق یابند. آنها خود را از پراتیک جاری اکثریت مردم و از واقعیات روز جدا می کنند و بدین ترتیب در عمل به ماجراجویی می گرایند.

صفت مشخصه ایده آلیسم و ماتریالیسم مکانیکی، اپورتونیزم و آوانتوریزم شکاف بین ذهن و عین، جدائی شناخت از پراتیک است. تئوری شناخت مارکسیستی - لنینیستی که صفت مشخصه آن پراتیک اجتماعی علمی است، باید با قاطعیت تمام علیه این گونه نظرات نادرست مبارزه کند. مارکسیست ها معترف اند که در پروسه مطلق و عمومی تکامل عالم، تکامل هر پروسه مشخص نسبی است و از این رو در سیر لایزال حقیقت مطلق، شناخت انسان از هر پروسه مشخص در مراحل معین تکاملش فقط حقایق نسبی را در بر می گیرد. حاصل جمع حقایق نسبی بی شمار حقیقت مطلق را می سازد (۱۱).

تکامل یک پروسه عینی تکاملی پراز تضاد و مبارزه است؛ تکامل حرکت شناخت انسان نیز تکاملی پراز تضاد و مبارزه است. هر حرکت دیالکتیکی جهان عینی قادر است دیر یا زود در شناخت انسان انعکاس یابد. پروسه پیدایش، تکامل و زوال در پراتیک اجتماعی پروسه ای است بی پایان؛ پروسه پیدایش، تکامل و زوال در شناخت انسان نیز پروسه ای است بی پایان. از آنجا که پراتیک انسان که واقعیت عینی را طبق ایده ها، تئوری ها، نقشه ها و یا پروژه های معین تغییر می دهد، پیوسته گام به گام پیشرفت می کند، شناخت بشر از واقعیت عینی نیز بدین سان همواره عمیق تر و عمیق تر می شود. حرکت تغییر جهان واقعی عینی هرگز پایانی ندارد، شناخت انسان از حقیقت در جریان پراتیک نیز بی پایان است. مارکسیسم - لنینیسم به هیچ وجه به حقیقت پایان نداده است، بلکه به عکس در جریان پراتیک برای شناخت حقیقت لاینقطع راه های تازه ای می گشاید. نتیجه گیری ما وحدت مشخص تاریخی ذهن و عین، تئوری و پراتیک، دانستن و عمل کردن، و همچنین مبارزه با همه نظرات نادرست "چپ" یا راست جدا شده از تاریخ مشخص می باشد.

در دوران کنونی تکامل جامعه، تاریخ مسؤولیت شناخت درست جهان و تغییر آن را بر عهده پرولتاریا و حزب آن نهاده است. این پروسه، پروسه پراتیک تغییر جهان که به وسیله شناخت علمی تعیین شده است، اکنون در چین و در سراسر جهان به لحظه ای تاریخی رسیده - لحظه بسیار مهمی که تاریخ تا کنون به خود ندیده است، بدین معنی که

تاریکی به طور کلی از جهان و چین رخت خواهد بست و این جهان به جهانی تابناک که هیچ گاه تا کنون نظیرش نبوده است ، مبدل خواهد شد. مبارزه پرولتاریا و خلقهای انقلابی برای تغییر جهان ، وظایف ذیل را بر عهده دارد : تغییر جهان عینی و در عین حال تغییر جهان ذهنی خود - تغییر استعداد معرفت جوی خود ، تغییر مناسبات جهان ذهنی و عینی .

هم اکنون در قسمتی از کره زمین - در اتحاد شوروی - این گونه تغییرات در جریان است و انسانها در آنجا پروسه این تغییرات را تسریع می نمایند . هم اکنون خلق چین و خلقهای سراسر جهان یا چنین پروسه ای را طی می کنند و یا در آینده طی خواهند کرد . جهان عینی که باید تغییر یابد و در اینجا از آن سخن می رود ، همه مخالفان این تغییرات را نیز در بر می گیرد. آنها قبل از آن که بتوانند به مرحله تغییر آگاهانه قدم گذارند ، باید یک دوران تغییر اجباری را طی کنند. عصر کمونیسم زمانی در سراسر جهان فرا خواهد رسید که بشریت خود و جهان را آگاهانه تغییر دهد .

به وسیله پراتیک حقیقت را کشف کردن و باز در پراتیک حقیقت را اثبات کردن و تکامل دادن ؛ فعالانه از شناخت حسی به شناخت تعقلی رسیدن و سپس از شناخت تعقلی به هدایت فعال پراتیک انقلابی برای تغییر جهان ذهنی و عینی روی آوردن ؛ پراتیک ، شناخت ، باز پراتیک و باز شناخت - این شکل در گردش مارپیچی بی پایانی تکرار می شود و هر بار محتوای مارپیچ های پراتیک و شناخت به سطح بالاتری ارتقاء می یابد . این است تمام تئوری شناخت ماتریالیسم دیالکتیک ، این است تئوری ماتریالیستی - دیالکتیکی وحدت دانستن و عمل کردن .

یادداشت ها:

- ۹ - لنین : « ماتریالیسم و امپریوکریتیسم » فصل ۲ ، بخش ۶ .
- ۱۰ - ستالین : « در باره اصول لنینسم » قسمت ۳
- ۱۱ - مراجعه شود به لنین : « ماتریالیسم و امپریوکریتیسم » فصل ۲ ، بخش ۵ .